

از آن اوست، بر جمع کردن مال حریص کرده‌اند و از مستحقان باز میگیرند و می‌نمایند که این توفیر است. از دامن بریدن و در وصل آستین کردن پیراهن درست نشود. از مذهب ایشان این قدر یاد کرده شد تا معلوم گردد که آن جماعت چه سگان حرام زاده بودند و بر چه نسق میباشند. حق سبحانه و تعالی شر و آفت و شومی ایشان را از جمله بقاع مسلمانان دور گرانا و جمله را از صحت ناشایسته ایشان در حفظ و پناه خود نگاه داراد!».

ابوالفرج بن الجوزی در کتاب «نقد العلم والعلماء او تلبیس ابلیس» درباره این مردم می‌گوید: «خرمیان و خرم کلمه بیگانه است درباره چیزی گوارا و بستندیده که آدمی بدان می‌گراید و مقصود ازین نام چیره شدن آدمی بر همه لذتها و جستن هر گونه شهوتیست که باشد و در هم نوردیدن بساط تکلیف و از میان بردن فرمانهای شرع در میان مردم و این نام لقبی برای مزدکیان بود و ایشان اهل اباحت از مجوس بودند که در روزگار قبلا پدید آمدند و زنان مجرمات را مباح دانستند و هر ناشدنی را حلال کردند و بواسطه همانندی کارشان با آرزوهای این مذهب ایشان را بدین نام خوانند هر چند هم که در مقدمات با ایشان مخالف بوده باشند».

امام ابوالحسن اشعری پیشوای معروف اشعریان در کتاب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین» میگوید: «برخی گفته‌اند که معجزات بر امامان آشکار میشود و فرشتگان بر ایشان فرود می‌آیند و این گفته گروهی از رافضیانست و برخی از ایشان درین سخن بجایی رسیدند که پنداشتند نسخ کردن شرایع رواست و گروهی از ایشان که خرمینان باشند بجایی رفتند که میگفتند پس از رسول خدای صلی الله علیه و سلم پیامبران می‌آیند و دنباله آن بریده نمیشود».

ابوالمظفر اسفراینی در کتاب «التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكین» يك جامیگوید: «خرمیان دو گروهند: گروهی از ایشان پیش از دولت اسلام بودند و ایشان مزدکیانند همه مجرمات را حلال میدانستند و میگفتند: مردم همه در دارایی و زن شریکند و انوشیرون در پادشاهی خود ایشانرا کشت. گروه دوم خرمیانند که در دولت اسلام آشکار شدند مانند بابکیان و مازیاریان و ایشانرا محمره نامیدند. اما بابکیان پیروان بابک خرمی بودند که در ناحیه آذربایجان پدید آمد و پیروانش بسیار شدند و همه مجرمات را حلال میداشت و بسیاری از سپاهیان بنی العباس

وقامت آن باشد که خلق را بطاعت مقتدای ایشان خوانی و روزه عبارت بود از آنچه او کند خاموش باشی و عیب از مولانا برایشان نطلبی و هر چه او کند از جمله فواحش و زندقه حق شناسی و در هیچ حال منکر او نباشی و چنان مطیع باشی که اگر فرماید خود را هلاک کن در حال خود را هلاک کنی بی توقف و گویند حج عبارت بود از قصد نزد امام ایشان، هر که را قدرت بود لازم باشد که بخدمت وی رود و او را ببیند و همه مجرمات را حلال دارند و گویند مجرمات عبارت بود از قومی که ایشان را دشمن میباید داشتن و از ایشان بیزارشیدن و بریشان لعنت کردن و گویند فرایض عبات بود از قومی که موالات ایشان واجب بود و گویند آنچه خدای گفت: «اذفال الشیطان للانسان اکفر» بشیطان عمر می خواهد و بانسان ابوبکر و گویند هر کجا در قرآن ذکر فرعون و هامان بود فرعون عمر بود و هامان ابو بکر و جمله قرآن و احادیث رسول بدین نوع تفسیر می کنند و خرمدینه از ایشان گویند و این قوم بگوهستان «بد» باشند، از بلاد آذربایجان، یکی را از ملوک ایشان برسالت بخلق فرستاد، پیش از اسلام و نام او شروین بود او بهتر و فاضل تر از محمد و جمله انبیا و رسل بود و گویند وضو عبارتست از اساس دین که ایشان نهادند و نماز عبارت بود از ناطقی فصیح و بانگ و قامت عبارت بود از داعی، که خلق را بدیشان خوانند و گویند آنچه خدای می گوید: «ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر» بدین صلوة ناطق می خواهد، که خلق را نهی می کند، از بهر آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نهی از فعل تصور نبندد و از فاعل جایز بود.

پس از آن جای دیگر میگوید: «بابکیه اصحاب بابک و این ملعون از آذربایجان بود. قومی بسیار برو جمع شد و فساد عظیم در دین پیدا کردند و خلقی بیشمار بروی جمع آمدند و خروج کردند، در زمان معتصم و بعد از چند مصاف او را بگرفتند و هلاک کردند».

قطعاً بابکیان یا خرمدینان منحصر بپيروان بابک در آذربایجان نبوده اند، بلکه در نواحی دیگر ایران مخصوصاً در مرکز و در اطراف اصفهان و سرزمین جبال یعنی همه قلمروی که در میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کرمان و خوزستان واقعست و شامل ناحیه نهاوند و همدان وری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و دامغان

و قزوینست خرم‌دینان بوده‌اند و یکی از مراکز مهمشان همدان بوده است و بیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی میکردند و هرگاه فرصت می‌یافته‌اند خروج می‌کرده‌اند و مخالفان خود را چه بی‌خبر و چه در میدان جنگ می‌کشته‌اند و چون ازین حیث و بیشتر از آن جهت که قلمروشان همان قلمرو باطنیان و اسمعیلیان در قرن پنجم و ششم بوده است ایشانرا از باطنیان و اسمعیلیان دانسته‌اند.

از قراین می‌توان حدس زد که مذهب خرم‌دین از دو عنصر اصلی مرکب بوده است: نخست يك عنصر آریایی ایرانی پیش از اسلام که شاید برخی از عقاید مزدکیان جزو آن بوده و دوم يك عنصر ارتجاعی و ملی ایرانی پس از اسلام که مانند همه جنبشهای دیگری بوده است که در گوشه و کنار ایرانیان وطن پرست برای کوتاه کردن دست توانایی و بیدادگری خلیفه تازی پیش آورده‌اند و این جنبش جاویدان و بابک هم مانند نهضت‌های ابو مسلم و بهافرید و مقنع و سنباد و استاد سیس و حمزه پسر آذرک و عبدالله پسر رونده و اسحق معروف بترك و مازیار و صاحب الزنج و قرمطیان و گرامیان و شعب دیگر خوارج ایران و شعوبیه ایران از آن جمله سرخ علمان و سفید جامگان و اصحاب اسب نوبتی بوده است و سپس اسمعیلیه نیز دنبال کارشان را گرفته‌اند و بهمین جهتست که مورخان و دیگر کسانی که دربارهٔ خرم‌دینان سخن رانده‌اند درست نتوانسته‌اند حقیقت را دریابند و این همه گروه‌های مختلف و آیین‌های گوناگون را باهم در آمیخته‌اند.

ابومنصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق در بارهٔ مزدکیان مینویسد: گروه نخستین از اصحاب اباحه مزدکیان بودند و گروه دوم خرم‌دینان که در دولت اسلام آشکار شدند و ایشان دو طایفه‌اند: بابکیان و مازاریان و هر دو بمحرمه معروفند و بابکیان پیروان بابک خرمی‌اند که در کوهستان بدین درسز زمین آذر بایجان بیرون آمد و پیروان بسیار بهم زد و محرمات را مباح میدانست و مسلمانان بسیار را کشتند و خلفای بنی العباس سپاه بسیار بریشان فرستادند با افشین حاجب و محمد بن یوسف ثعری و ابودلف عجلی و دیگران و این سپاه مدت بیست سال با ایشان روبرو بود تا اینکه بابک و برادرش اسحق بن ابراهیم را گرفتند و در سرمن رادر روزگار معتصم بدار کشیدند.

همین مولف در جای دیگر دربارهٔ باطنیان می‌گوید: دعوت

را در مدت بیست سال شکست داد تا اینکه با برادرش اسحق گرفتار شد و در زمان معتصم در سرمن رای بدار کشیده شد. اما مازیاریان پیروان مازیار بودند و وی بدین محرمه دعوت میکرد و او را پیروانی در کوهستان طبرستان پیدا شد و پهل محرمه در گرگان منسوب بدیشانست و از آثار آنها است و او نیز در ایام معتصم گرفتار شد و نیز در سرمن رای در روی بابک خرمی بدار آویخته شد و بابکیانرا درین کوهستانها شیبست که در آن گرد می آیند و هر گونه تباهی از باده خواری و سرود سرایی و جز آن می کنند و مردان و زنان در آن گرد می آیند سپس چراغها و آتشها را میکشند و هر یک ازیشان با زنی که پیش آمده است نزد او بنشینند نزدیک می کنند و این خرمیان مدعی اند که ایشانرا در جاهلیت شاهی بوده است که شروین نام داشته و او را بر پیامبران برتری میدهند و گاهی بر مرده ای از خود می گردیند و بنام اوسو کواری و زاری بسیار می کنند.

جای دیگر میگوید: «تاریخ نویسان آورده اند که دعوت باطنیان در روزگار مامون آشکار شد و در روزگار معتصم بالا گرفت و از چشم معتصم مردی که او را افشین میگفتند بدعتشان گروید و بهمین سبب بابک خرمی مدارا میکرد تا اینکه گروهی از سپاهیان مسلمانان شکست خوردند و سرانجام ابودلف العجلی و سرکردگان دستگاه عبدالله بن طاهر گرد آمدند و بابک خرمی را شکست دادند و او را گرفتند و در سر من رای در ۲۲۳ بدار کشیدند.»

امام فخر رازی در کتاب «اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین» میگوید: «بابکیان پیروان بابک بودند و وی مردی از آذربایجان بود در روزگار دراز شوکت وی بالا گرفت و الحاد را آشکار کرد و گروه بسیاری بر او گرد آمدند و این در روزگار معتصم بود و پس از زود خوردنهای سخت وی را گرفتار کردند و زبانش از میان رفت.»

سید مرتضی بن داعی حسنی رازی در کتاب «تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام» نخست درباره فرق ابو مسلمیه می گوید: «فرقت دوم از ایشانرا «رزامیه» خوانند و ایشان گویند محمد بن علی وصیت کرد پسر خود ابراهیم و چون ابو مسلم خروج کرد با ابو مسلم بود و ابو مسلم خلق را بدو می خوانند و در سر دعوی آن کنند که ابو مسلم صاحب دلایل و معجزات

بود و این قوم را خرمیه نیز خوانند و ایشان پراکنده باشند در بلاد اسلاف خویش و نام رییس ایشان «رزام» بود ازینجهت ایشانرا رزامیه خوانند و المقتع ازین قوم بود، دعوی کرد که روح ابومسلم نقل بوی کرده است و او الهست و دعوی او بکش، شهر ماوراءالنهر بوده است.

جای دیگر می گوید: « بدان که این قوم را در هر موضعی بلقبی خوانند: در بلاد اصفهان و نواحی آن خرمیه و در قزوین و ری مزدکی و سنبادی و در ماهین محمره و در آذربایجان قولیه و در ماوراءالنهر مغان». مراد از «ماهین» دوناخیه از مغرب ایران قدیم در زمان خلفاست که یکی را «ماه کوفه» می گفتند و حاکم نشین های دو گانه آن کرمانشاه و دینور بود و دیگری را ماه «بصره» می گفتند و حاکم نشین های آن نهاوند و بروجرد بود. کلمه «ماه» که اینجا بصورت تشبیه «ماهین» آمده قطعاً ضبط تازه ای از کلمه «ماد» نام یکی از دوطایفه بزرگ ایرانیان در آغاز تاریخ سرزمین ماست.

پس از آن می گوید: «اسماعیلیان و ایشانرا باطنیه خوانند و قرامطه و خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره، اما باطنیه از بهر آن خوانند که گویند که هر چیزی، از قرآن و احادیث رسول را، باطنی و ظاهری هست. ظاهر بمنزلت پوست و باطن بمنزلت مغز، چون پوست بادام و مغز و این آیت را دلیل سازند: «له باب باطنه فیہ الرحمة و ظاهره من قبله العتاب» و گویند خدای تعالی نه موجود است و نه معدوم، نه زنده است و نه مرده، نه قادر و نه عاجز، نه عالم و نه جاهل، نه متکلم و نه اخرس، نه بینا و نه کور، نه شنوا و نه کر و در جمله صفات او این معنی گویند، برین طریق که یاد کردیم و گویند معرفت خدای تعالی بقول معلمی صادق حاصل شود و گویند عیسی پسر یوسف نجار بود و آنچه در قرآن میگوید که عیسی را پدر نبود یعنی پدر تعلیمی نداشت، که علم از او فرا گرفته باشد و او علم از تقیابان آموخته بود، که در زمان وی بودند، نه از معلم صادق و آنچه گفتند عیسی مرده زنده می کرد یعنی دل های مردم را بعلم زنده می کرد و خلق را بر اهراست می خواند و با مثال این ابطال جمله شرایع کنند و گویند هیچ از تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارت بود از طاعت آنکه او رامولانا خوانند و زکوة عبارت بود از آنکه هر چه از مونت تو و عیال تو زیادت باشد بدو سانی، از بهر دعوت خانه و گویند عبارت از بانگ نماز

باطنیان نخست در زمان مامون آشکار شد و سپس در زمان امعتصم منتشر یافت و گویند افشین که صاحب سپاه معتصم بود دلش گروگان بابك خرمی بود و دعوت وی را پذیرفته بود و این خرمی در سرزمین بدین بیرون آمد و مردم آن کوهستان خرمی بر طریقه مزدکی بودند و خرمان و باطنیان همدستان بودند و خلیفه افشین را که دوستدار مسلمانان شناخته شده بود بجنک وی فرستاد و او در باطن با بابك دست یکی داشت و در کشتار و هتک زنان او را یار بود. پس افشین را یاری فرستاد و محمد بن یوسف ثعری و ابودلف قاسم بن عیسی عجلبی بوی پیوستند و سپس سپاه عبدالله بن طاهر نیز ایشان را یاری کردند و شوکت بابکیان و قرمطیان بر سپاه مسلمانان افزون شد تا این که شهری که معروف بود ببرزند از ترس بابکیان برای خود ساختند و چند سال جنک در میان بود، تا آنکه خدای مسلمانان را یاری کرد و بابك اسیر شد و در سرمن رای بسال ۲۲۳ اورا بدار کشیدند و برادرش اسحق نیز گرفتار شد و او را در بغداد باماز یار خداوند سرخ عملان (محمره) طبرستان و گرگان بدار زدند.

گذشته از خطاهای فاحشی که در کتابت و چاپ اول این کتاب روی داده و بسیاری از کلمات در اصل متن تازی تحریف شده است این مولف درین سخنان دو اشتباه بزرگ کرده است نخست آنکه نام برادر بابك را اسحق ابن ابراهیم نوشته و در همه مراجع دیگر نام برادر بابك را عبدالله دانسته اند، چنانکه پس ازین خواهد آمد، هر چند که ابن الندیم در کتاب الفهرست نام بدر بابك را عبدالله آورده است.

اسحق بن ابراهیم که درین وقایع نامش برده شده اسحق بن ابراهیم ابن مصعب پسر عم طاهر ذوالیمینین (طاهر بن حسین بن مصعب) سردار معروف ایرانی و خود از مردان نامی خاندان طاهری و امیر بغداد بوده است و عبدالله برادر بابك را از سامرا نزد وی فرستاده اند و او در بغداد بدارش آویخته است.

خطای دیگر این مولف اینست که برادر بابك را در بغداد باماز یار بدار زدند، چه عبدالله برادر بابك را در سال ۲۲۳ در بغداد بدار آویختند و ماز یار را در سال ۲۲۵ دو سال پس از آن در بیرون شهر سامرا بر تلی که باسم «کنیسه بابك» معروف شده و پس ازین ذکرش خواهد آمد در جوار دو چوبه دار دیگری که بر یکی از آنها پیکر بابك و بر دیگری پیکر

باطس رومی بطریق عموریه را آویخته بودند بدارزده اند.  
نظام الملك در سیاست نامه جای دیگر بجز آنچه پیش ازین آوردم  
میگوید: «بهر وقتی خرم دینان خروج کرده و باطنیان با ایشان یکی بوده اند  
و ایشان را قوت داده، که اصل هر دو مذهب یکیست».  
یا قوت حموی در معجم البلدان در کلمه «بند» میگوید: در آنجا حمیره  
معروف بخرمیه آشکار شدند و بابک از آنجا بیرون آمد و منتظر  
مهدی بودند.

ابن الاثیر در وقایع سال ۲۰۱ میگوید: درین سال بابک خرمی بر  
مذهب جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند  
بذ بودند و وی دعوی کرد که روان جاویدان درورفته و ایشان از فروغ مجوسند  
و مردانشان مادر و خواهر و دختر را نکاح کنند و بهمین جهت ایشان را  
خرمی خوانند و بمذهب تناسخ معتقد بودند و می گفتند روان از جانور  
بجانوری می رود.

اعتماد السلطنه در کتاب منتظم ناصری در همین مورد میگوید: «ابتدای  
امر بابک خرمی و ظهور او در میان طایفه جاویدانیه که معتقد بتناسخ بود و  
میگفت ارواح نقل بابدان مینمایند».

عبدالکریم شهرستانی در کتاب الملل والنحل در باره هاشمیه میگوید:  
اتباع ابی هاشم محمد بن حنفیه و از پیروان امامت عبدالله بن معاویه بن  
عبداله بن جعفر بن ابی طالب و خرمیه و مزدکیه در عراق ازیشانند. نیز  
جای دیگر در باره غلات میگوید: غالبه هر کدام را القبیست: در اصفهان خرمیه  
و کودکیه و درری مزدکیه و سنبادیه و در آذربایجان ذقولیه و در جای دیگر  
محمیره و در ماوراء النهر میبضه خوانند.

چنانکه پیش ازین گذشت از گفته سمعانی در کتاب الانساب بر  
میآید که خرم دینان تا نیمه قرن ششم که زمان زندگی سمعانی بوده است  
در همان سرزمین بابک، که پس ازین درباره آن بحث خواهیم کرد،  
بوده اند زیرا که سمعانی در شهر مرو در روز دوشنبه ۲۱ شعبان بجهان آمده  
و در همان شهر در شب اول ربیع الاول ۵۶۲ از جهان رفته است.

## جاویدان پسر شهرک

جاویدان استاد و پیشوای بابک که نام پدرش را باختلاف سهل و

شهرک وسهرک نوشته اند پیشوای خرم دینان پیش از بابک بوده است و ضبط درست نام پدرش گویا شهرک بوده باشد وسهرک و سهل هر دو تحریفی از کلمه شهرک فارسیست که گویا کاتبان و ناسخان کتابها بخطا رفته اند .

ابن واضح یعقوبی در کتاب البلدان می نویسد : مردم شهر های آذربایجان مخلوطی هستند از عجم آذری و جاویدانیه که مردم شهر بند باشند که بابک در آنجا بود .

طبری در وقایع سال ۲۰۱ می نویسد : درین سال بابک خرمی بر کیش جاویدانیه بیرون آمد وایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بند بودند و دعوی کرد که روان جاویدان درو دمیده شده است و فتنه آغاز کرد .

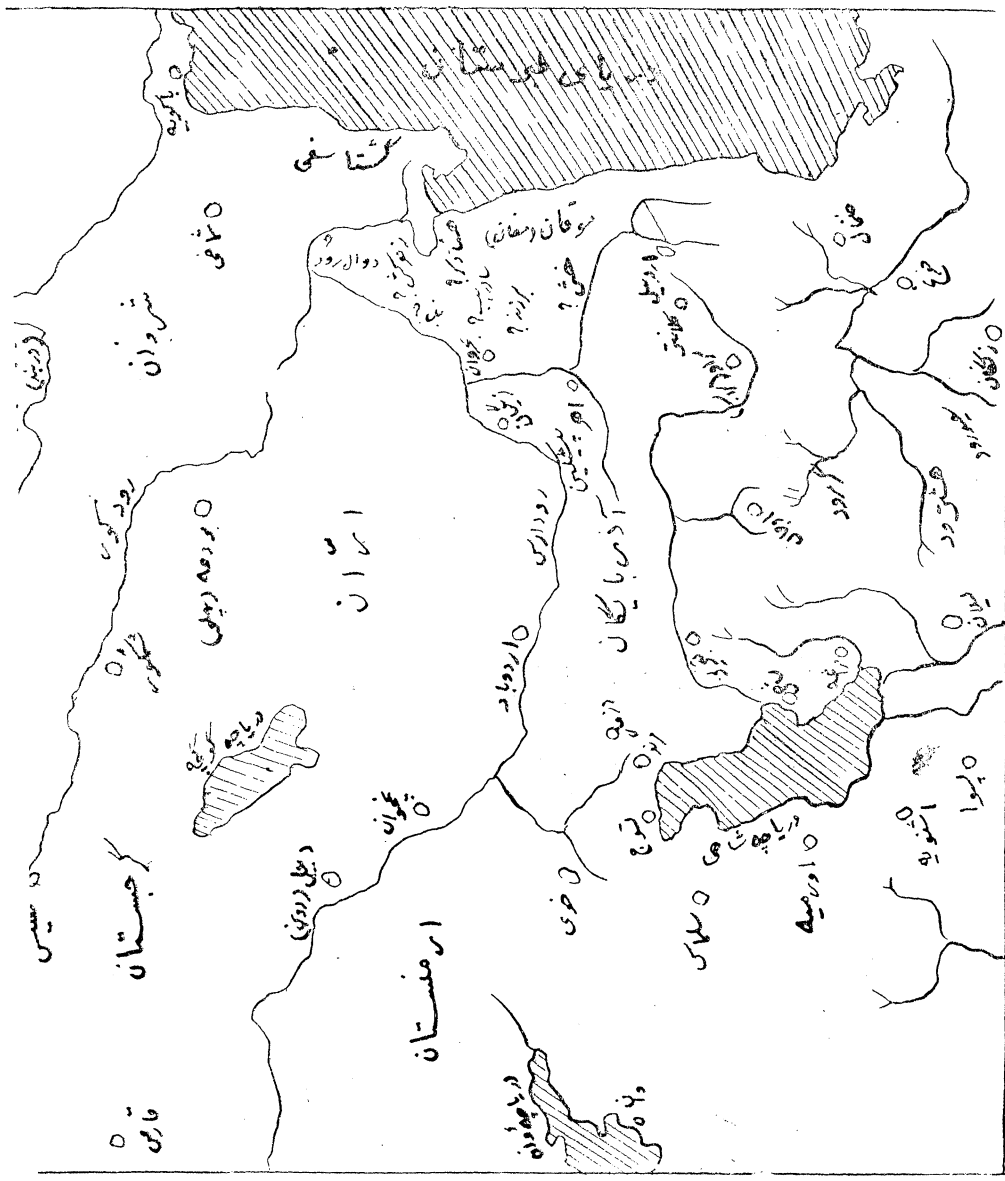
## سرزمین خرم دینان

سرزمین خرم دینان و پیروان این آیین ایرانی تقریباً سراسر ایران بوده است: از یک سو بطبرستان میرسیده، چنانکه در باره مازیار نوشته اند که چون بر معتمم بیرون آمد همه مسلمانان را از کار بازداشت و بجایشان زردشتیان و خرم دینان را گماشت و بر مسلمان امیر کرد وایشان را گفت مسجدها را ویران کنند و نشانه اسلام را از میان بردارند .

از سوی دیگر ببلخ می رسیده است چنانکه ابن الندیم در کتاب الفهرست می گوید : برخی از مردم بومسلمیه را خرم دینیه می نامند و گویند گروهی ازیشان در بلخ هستند .

از سوی دیگر در آذربایجان و خاک اصفهان و کرج و لرستان و خوزستان و همدان و بصره و ارمنستان و قم و کاشان و ری و خراسان هم بوده اند ، چنانکه مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف می گوید : درباره جاویدانیه ، که پیروان جاویدان بن شهرک خرمی استاد بابک بودند، در کتاب خود فی المقالات فی اصول الدیانات و در کتاب سرالاحیاء گفته ام که آیین های خرمیه و کوزکیه و کوزک شاهیه و جزان در خاک اصفهان و برج و کرج ایی دلف و ززین یعنی زز معقل و زز ابودلف و روستای





استان گیلان

استان مازندران

استان گلستان

استان آذربایجان

استان اردبیل

استان گرجستان

تالش

دیلم رودنی

بجنورد

اردبیل

رضی

سلاک

اوسیه

استویه

پیرا

پیران

رنگان

خوار

خوار

اردبیل

کلانقو

آمل

ساری

رودارک

بجنورد

امینکین

اردوباد

اردوباد

اردوباد

اردوباد

اردوباد

اردوباد

اردوباد

اردوباد

رود کور

شکوه

شکوه

شکوه

شکوه

شکوه

شکوه

شکوه

شکوه

شکوه

شکوه

شکوه



ریاست گیلان

ریاست گیلان

ریاست گیلان

ریاست گیلان

ریاست گیلان

ریاست گیلان

ریاست گیلان

ریاست گیلان

ریاست گیلان



ورسنجان و قسم و کوذشت از سرزمین صیمره از مهر جان قندق (۱) و بلاد سیروان و اریوجان از شهر های ماسبدان و همدان و ماه کوفه و ماه بصره و آذربایجان و ارمنستان و قم و کاشان وری و خراسان و نواحی دیگر ایران بوده اند .

برج (بضم اول و سکون دوم و سوم) از روستا های اصفهان و کرج یا بضبط فارسی « کره » شهری در میان راه همدان باصفهان و در مغرب اصفهان در ده فرسنگی بروجرد و ۱۲ فرسنگی برج و ده فرسنگی نوبنجان بوده که تا اصفهان ۳۰ فرسنگ مسافت داشته و از کرج تا همدان نیز نزدیک ۳۰ فرسنگ راه بوده است. ابودلف قاسم بن عیسی بن ادريس بن معقل عجللی که از کارگزاران معروف دربار بنی العباس بوده و در ۲۲۶ در گذشته است ازین شهر کرج برخاسته بود و بهمین جهت شهر کرج را برای امتیاز از جاهای دیگر ایران که همین نام را داشته اند « کرج ابودلف » می گفته اند. دو ناحیه برج و کرج بخش جداگانه مستقلی فراهم میکرده است که بآن بصیغه تشبیه « ایغارین » یا « ایغاران » می گفتند و « ایغار » در اصطلاح آن زمان بمعنی ناحیه ای بوده است که بکسی می سپردند و مالیات آنرا مقاطعه میکرد که پیردازد و تقریباً نظیر « اقطاع » و یا « اینجو » بزبان مغولی و « تیول » بزبان ترکی بوده است و چون خراج و مالیات آیندو ناحیه را بعیسی و معقل پسران همان ابودلف مقاطعه داده بودند بدین نام میخواندند. نام قدیم شهر کرج که کره بوده در نام کنونی « کرهرود » باقی مانده است. ززین نیز بصیغه تشبیه نام دوروستا یکی در سرزمین لالستان در میان اصفهان و کوهستان لرستان و دیگری در ناحیه همدان و پیوسته بیکدیگر بوده اند که مالیات آنها را نیز بمعقل و پدرش ابودلف مقاطعه داده بودند و بهمین جهت یکی را « ززمعقل » و دیگری را « زز ابودلف » می گفتند .

از آبادی بنام ورسنجان و آبادی دیگر بنام قسم و آبادی سوم بنام کوذشت در کتابها ذکر نیست اما از قرینه پیدا است که نام سه آبادی در

(۱) تقریباً در همه کتابهای فارسی و تازی نام این ناحیه را که در حدود خرم آباد امروز بوده است بخطا « مهرجان قذف » نوشته اند و مسلم است که باید « مهر جان قندق » نوشت ، زیرا که معرب کلمه « مهرگان کده » فارسیست .

میان اصفهان و صیمره بوده است چنانکه مؤلف خود تصریح کرده است  
« از سرزمین صیمره ». ناحیه‌ای و قصبه‌ای بنام کوه‌دشت در بخش طرهان  
خرم‌آباد هست و ظاهراً همان کوه‌دشت قدیم است .

صیمره شهری بوده است در میان سرزمین جبال و خوزستان در خاک  
مهرجان قنق در لرستان امروز که هنوز مختصر آبادی از آن باقیست .  
در میان آن و طرهان امروز یا طرخان قدیم پللی بوده است که آثار آن تا  
امروز مانده است و بدان اهمیت بسیار میداده‌اند .

سیروان شهری بوده است در سرزمین جبال که حاکم نشین سرزمین  
ماسبندان بوده و اریوجان چنانکه از متن هم پیداست در همان ناحیه بوده است .  
ماسبندان ناحیه مجاور مهرجان قنق و سیروان و صیمره بوده و اریوجان از  
شهرهای آن بوده است . اریوجان بر سر راه حلوان بهمدان در دشت واقع  
بوده است .

ماه کوفه نام ناحیه‌ای از مغرب ایران بوده که دو حاکم نشین داشته  
است یکی شهر دینور و دیگر شهر کرمانشاه کنونی که بآن « قرمیسین » یا  
« قرماسین » میگفتند و گاهی هم « قرمیسین » نوشته‌اند .

ماه بصره ناحیه‌ای بوده است در جنوب آن که نه‌اوند و بروجد  
حاکم نشینهای دوگانه آن بوده‌اند . کلمه « ماه » در ماه بصره و  
حتی « ما » در کلمه ماسبندان پیداست که ضبط دوره اسلامی کلمه « ماد »  
بوده و یادگار از زمان نیست که مادها درین نواحی میزیسته‌اند .

## بابك و سر زمين وى

در میان خداوندان مذاهب در ایران بجز بابك خرم دین دیگری هم  
بنام بابك بوده است که برخی از مولفان ایندورا بایکدیگر اشتباه کرده‌اند .  
ابن‌الدینم در کتاب الفهرست درباره این بابك دوم میگوید : خولانیه  
پیروان ملیح خولانی اند و او شاگرد بابك بن بهرام بود و بابك شاگرد  
شیلی بود و او باشیلی موافقت داشت و بر کیش یهود میستاد .  
سرزمینی که بابك خرم دین در آن فرمانروایی میکرده و آیین خود را  
در آن رواج داده است سرزمین گشاده‌ایست در شمال غربی ایران امروز  
که قسمتی از آن اکنون در آذربایجان ایران و قسمتی دیگر در جمهوری شوروی

سوسیالیستی آذر بایجاست که در قدیم بیشتر بنام اران معروف بود. از زمانهای بسیار قدیم قومی از نژاد آریایی درین سرزمین سکنی گرفته‌اند که ایرانیان بدیشان آلان و آلانی گفته‌اند و این کلمه را در زبانهای اروپایی قدیم مخصوصاً در یونانی آلبان و سرزمینشان را آلبانیا ضبط کرده‌اند، و گاهی نیز بخطا «آریانیا» نوشته‌اند. در زبانهای ایران در زمانهای نزدیک تر بما آلانرا «آران» نوشته‌اند و تازیان که بدانجا رفته‌اند نخست نام آنرا «اران» ضبط کرده‌اند و سپس «اران» بتشدید یاء گفته‌اند و اروپاییان در زمانهای جدید بکشور آرناء و در سواحل جنوب غربی دریای آدیاتیك آلبانی گفته‌اند.

نخست سرزمین ارانرا ناحیه‌ای میدانستند که شهر دربند در شمال شرقی آن و شهر تغلیس در مغرب آن ورود ارس در جنوب و جنوب غربی آن بوده و در زمان بابک شامل همین ناحیه بوده است. در زمانهای بعد ارانرا شامل سرزمینی که در میان شروان و آذربایجان ایران بوده است میدانستند یعنی ناحیه‌ای که در میان ارس و رود کور واقعست. پایتخت آن پیش از اسلام نخست شهر «کولک» بوده که تازیان بآن «قبله» گفته‌اند و آنرا بزرگترین شهر قفقاز میدانستند. در زمانهای بعد حاکم نشین اران بشهر «پیروز آباد» منتقل شد که ارمنیان بآن «پرتو» میگفتند و تازیان آنرا «بردع» و «بردعه» گفته‌اند. این شهر در کنار رود «ترتر» یا «ترتور» بضبط زبان تازی ساخته شده بود و در نزدیکی جایی بود که امروز این رود برود کور میریزد. تاقرن چهارم هجری هنوز بزبان ارانی یا آلانی در اطراف بردعه سخن میگفتند. دین ترسایان درین سرزمین هنوز رایج بود و در شهر شابران که ویرانه‌های آن اینک تقریباً در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی شهر قبه‌است و در شهر شکی امروز که نوخامیگویند بیشتر مردم از ترسایان بودند.

پای تازیان در سرزمین اران در خلافت عثمان بن عفان (۲۳ - ۳۵) باز شده بود و سلمان بن ربیعہ باهلی مامور گشودن این سرزمین شد، اما چندین بار ترکان خزر که همسایه اران بودند تاخت و تاز کردند و نیروی خلفا را درهم شکستند. نخستین سکه‌ای که تازیان در اران زده‌اند تاریخ سال ۹۰ هجری را دارد.

در زمان خلفا سرزمین اران را بانواحی دیگری که تازیان در قفقاز

گشوده بودند یکی کردند و آنرا « ارمینیه » مینامیدند که مراد ارمنستان باشد و حاکم نشین این ایالت بیشتر همان شهر بردعه بود که بزرگترین شهر آن ناحیه بشمار میرفت. پیش از اسلام خاندانی از آلانیان درین سرزمین پادشاهی داشتند که منقرض شده بودند و حکمرانان ایرانی از خاندان « مهرگان » که در پایان قرن ششم میلادی فرمانروای آن سرزمین شده بودند و بدین ترسا گرویده بودند گویا تنها بر قسمتی از آن حکمروایی داشتند. جانشینان ایشانرا در دوره اسلامی « ایرانشاه » میگفتند و همسایه پادشاهان شروان بودند که لقب « شروانشاه » داشتند و ناحیه شروان در میان رود کور و دریای خزر بود. ایرانشاهانرا بواسطه مقامی که در دین ترسایان داشتند « بطریق اران » هم میگفتند. آخرین پادشاه خاندان مهرگانرا که « وراز تیردات » نام داشت یکی از خویشاوندانش که « نرسه » یا « نرسی » نام داشته است گویا در سال ۲۰۶ کشته است و این خاندان بدینگونه منقرض شده است.

سرزمین بابک از سوی جنوب بحدود اردبیل و مرند و از سوی مشرق بدریای خزر و ناحیه شماخی و شروان و از سوی شمال بدشت مغان یا موقان و کرانه رود ارس و از مغرب بنواحی جلفا و نخجوان و مرند میرسد یعنی شامل ناحیه اردبیل و دشت موقان و ارس و اردوباد و جلفا و نخجوان و مرند کنونی بود. جایگاه وی در قسمت شمالی کوهستان سبلان بوده و بواسطه دشواری راهها و سردی این ناحیه و کوههای بلند مدتهای مدید کسی بر ایشان دست نمییافت و بیش از سی سال هر چه سپاه بچنگ خرم دینان فرستادند کاری از پیش نبردند و سرانجام بخیانت بر بابک دست یافتند. تاریخ نویسان آن زمان جایگاه بابک را کوهستان بند (بفتح با و تشدید ذال) نام برده اند و بعضی بصیغه تشبیه « بدین » مینویسند و از اینجا پیدا است که دو آبادی نزدیک یکدیگر باین نام بوده است. چنان مینماید که کوهستان بند یا بدین همان ناحیه کوهستانی جنوب دشت موقان ( امروز) بوده باشد.

ابن خردادبه در کتاب المسالك والممالك مسافت های آبادی هارا از اردبیل تا شهر بند جایگاه بابک چنین معلوم کرده است: از اردبیل تا خش (بضم خا و سکون شین) هشت فرسنگ و از آنجا تا برزند شش فرسنگ (پس از اردبیل تا برزند چهارده فرسنگ راه بود)، برزند ویران بودو

افشین آنرا آباد کرد، از برزند تا سادراسب که نخستین خندق افشین آنجا بود دوفرسنگ (پس از اردبیل تا سادراسب شانزده فرسنگ بوده)، از آنجا تا زهرکش که خندق دوم افشین بود دوفرسنگ (پس از اردبیل تا دوالرود که خندق سوم افشین بود دوفرسنگ) ، از آنجا تا دوالرود که خندق سوم افشین بود دوفرسنگ (پس از اردبیل تا دوالرود بیست فرسنگ بوده است) و از آنجا تا بندشهر بابک یک فرسنگ. از یقین از اردبیل تا بند، شهری که بابک در آن مینشسته، بیست و یک فرسنگ راه بوده است.

ازین آبادانی‌ها که ابن خردادبه نام میبرد امروز تنها دو آبادی باقی است: نخست خش که امروز آذربایجان ایران بنام «کشا» (بضم اول) معروفست، دوم برزند که در فرهنگ جغرافیایی ایران (ج ۴ ص ۸۷) در باره آن چنین نوشته‌اند: «نام یکی از دهستانهای پنج گانه گرمی شهرستان اردبیل. این دهستان در باختر بخش در کوهستان واقع، دارای آب و هوای گرمسیر، از ۳۴ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده، جمعیت آن در حدود ۳۸۲ نفر، مرکز دهستان قلعه برزند، از قرای مهم آن عبارتند از: شاهمار بیگلو، مرالوی، جعفر قلی خان، اسمعیل کندی، شرفه، قاسم کندی، دامدا باجا، مزرعه و محصولات عمده آن غلات و حبوبات میباشد. کشا و برزند هر دو در شمال غربی اردبیل سر راه موقان واقعند و گویا از شهر بند و کوهستان بند و بدین بهیچ وجه اثری نیست. ناحیه بند همان ناحیه جنوبی موقانست که رود ارس در آن جاریست، چنانکه مسعودی گفته است که جریان رود ارس از بلاد بد نیست که بلاد بابک خرمی در آذربایجان بود، منتهی مورخان نازی بیشتر ارس را «الرس» نوشته‌اند.

یاقوت در معجم البلدان در کلمه بدمی مینویسد: ناحیتی در میان آذربایجان و اران و بابک خرمی در روزگار معتصم از آنجا بیرون آمد... مسعر شاعر گفته است که در بند جایست که نزدیک سه جریب مسافت دارد و گویند آنجا جایگاه مردیست که هر کس خدای را دعا کند او اجابت بخشد و پایین تر از آن نهر بزرگ است و کسانیکه تب مزمن دارند و در آب آن خود را بشویند شفا یابند و در کنار آن رود ارسست و انار خوب دارد که در همه جهان مانند آن نیست و انجیر نیکو و انگوری دارد که باید در تنور خشک کرد، زیرا که آن‌ها را همیشه ابر گرفته است و آفتاب در آن نمیتابد.

مردم آنجا در آب ذره‌های کوچک زرسرخ مییابند که اگر زنان از آن بخورند  
و پرهیز نگاهدارند فربه میشوند .

یاقوت جای دیگر در معجم البلدان در کلمه « ابرشتویم » میگوید :  
بفتح و سپس سکون و فتح راء و سکون شین و فتح تاو کسر و او و یاء ساکن ،  
کوهی در بند از قلمرو موقان در نواحی آذربایجان که بابک خرمی در آنجا بود .  
استخری در کتاب صور الاقالیم برزند را جزو شهرهای آذربایجان  
شمرده و جای دیگر مسافت از برزند تا اردبیل پانزده فرسنگ نوشته است .  
جای دیگر میگوید حد الران از باب الابواب ( در بند ) تا تفلیس است .  
سپس می گوید من اردبیل هزار و چهل درهم مانند من شیرازست مگر  
آنکه در شیراز من و در اردبیل رطل می گویند و زبان آذربایجان و  
ارمنستان و الران فارسی و تازیست بجز آنکه مردم دیبل و حوالی آن  
بزبان ارمنی سخن می گویند و نواحی برده‌زبان نشان الرانی ( ارانی ) است ...  
و پولهای آذربایجان و الران و ارمنستان همه زرو سیمست .

ابن واضح یعقوبی در کتاب البلدان می گوید : « مردم شهر های  
آذربایجان و توابع آن مخلوطی از آذری و جاویدانی قدیم هستند که  
مردم شهر بند باشند و بابک در آن بود سپس تازیان در آن فرود آمدند  
هنگامی که آنجا را گشادند و آذربایجان در سال ۲۲ گشاده شد و مغیره بن  
شعبه ثقفی در خلافت عثمان پسر عفان آنجا را گشاد و خراج آن چهار هزار  
هزار درهم بود که یک سال بر آن میفزایند و سال دیگر می کاهند .

جای دیگر در مسافتات آذربایجان میگوید : از اردبیل تا برزند از  
توابع آذربایجان سه روز راهست و از برزند تا شهر ورنان از توابع  
آذربایجان و از ورنان تا بیلقان و از بیلقان تا شهر مراغه که بالاترین شهر  
آذربایجانست میروند . ازین جا پیدا است که برزند بر سر راه مراغه  
باردبیل بوده است .

ابن الفقیه در کتاب البلدان درباره کشور ستانیهای معتصم گوید :  
ویرا سه فتح بزرگ بهم دست داد ... از آن جمله بود بابک که لشکر یانرا  
شکست داد و از سپاهیان کاست و سر کردگانرا کشت و شهر را ویران کرد  
و دلهای مردم را از بیم و هراس بر کرد و او را اسیر کردند و کشتند و نزدیک  
مازیار بندار کشیدند .



جای دیگر درباره آذربایجان میگوید : برزند قریه ای بود و  
افشین درجنگ بابك آنجا را لشکر گاه ساخت و دژی ساخت و ساختمان  
کرد ... خزیمه بن خازم در خلافت رشید حکمرانی ارمنستان و آذربایجان  
یافت و دژها و باروها و شهرهای آنجا را ساخت و لشکر بسیار در آنجا فراهم  
آورد و چون بابك در ارمنستان پیدا شد مردم بآنجا گریختند و فرود آمدند  
و بدژها پناه بردند .

جای دیگر درباره طبرستان میگوید که پیوسته بدیلم و قزوین و  
باب الابواب شهرهای بابكست و مردم آنجا « مستامنه » اند ، اگر مسلمانان را  
نیرومند ببینند با ایشانند و اگر دشمن را نیرومند ببینند با ایشانند و پس از  
آن جایگاه کوهیست که پیوسته بقزوین و شهرهای بابكست و نزدیک بیست  
فرسنگست .

جای دیگر محل دارزدن بابك را در سامرا چنین معین میکند : « در  
کنار نیزاری که روبروی مجلس شرطست » و مراد از مجلس شرط اداره  
دژبانی و شهرداری سامرا باصطلاح امروزست . جای دیگر برزند و بند  
را از شهرهای آذربایجان می شمارد .

ابن حوقل در کتاب صورة الارض میگوید : « حد سر زمین الران  
از پایین رود ارسست که در کنار آن شهر ورتانست و در سمت راست ورتان  
نزدیک رود برزندست و راهی که از بردهه ببرزند می رود پس از آن باردیبل  
و میانه و خونج و زنجان می رود .

جای دیگر در مسافت راههای آذربایجان میگوید : از ورتان تا  
بلخاب هشت فرسنگ و آن قریه ای پر جمعیتست و در آنجا کاروانسراها  
و خانها برای رهگذران هست که در آنجا فرود می آیند و از بلخاب تا برزند که  
شهریست نزدیک ببلقان هفت فرسنگ و از برزند تا اردیبل با نژده فرسنگ  
راهست در میان قرا و منازل در راست و چپ که بهم پیوسته اند و از همه  
سو آشکارند .

مقدسی در احسن التقاسیم برزند را از شهرهای آذربایجان می شمارد  
و ورتان و موقان و میمند و برزند را باهم نام میبرد و جای دیگر می گوید :  
برزند شهر خردیست و بازار گاه ارمنیانست و بندر گاه این ناحیه و جای  
خوش آب و هوای سازگار است .

مولف حدود العالم در باره این نواحی می گوید : « برزن شهر است خرم و آبادان و با آبهای روان و کشت و بوز بسیار و از وی جامه قطیفه خیزد ، موقان شهر است و مراورا ناحیه است بر کران دریا نهاده و از ناحیه موقان دوشهرک دیگر هست که هم بموقان باز خوانند و از وی رودینه خیزد و دانکو ها خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد ، ورتان شهر است با نعمت بسیار و از وی زیلوها و مصلی نماز خیزد و این شهر ها همه که یاد کردیم از آذر آباد گانست . »

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب در « تومان اردبیل » مینویسد : « دژ شیدان که مقابل بابک خرم دین بوده در کوه اردبیلست ، بجانب جیلان . » ازین مطالبی که درباره قلمرو بابک در کتابهای جغرافیای قدیم باقیست چنین برمی آید که برزند تا اردبیل چهارده یا پانزده فرسنگ مسافت داشته و این مسافت را سه روزه می پیموده اند . بدین گونه ناحیه بند و شهر بند و کوهستان بند یا بدین درخاوردشت موقان نزدیک ناحیه طالش کنونی و در مجاورت کرانههای باختری دریای خزر بوده است . اما چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت بابک از یکسو تا اردبیل و مرند و از سوی دیگر تا شماخی و شروان و از یکسوی تا اردوباد و جلفا و نخجوانرا بدست داشته است و درین سرزمین گشاده که قسمتی از مغرب و مرکز آذربایجان امروز و جنوب غربی اران قدیم باشد حکمرانی میکرد و آیین خود را درین سرزمین رواج داده است .

## کامروایی بابک

مدت کامروایی بابک را درین سرزمین تاریخ نویسان عموماً بیست سال نوشته اند و طبری سی سال می نویسد .

دوره جنگهای خرم دینان بشمار درست شست و یک سال بوده است زیرا که در سال ۱۶۲ بیرون آمده اند و در سال ۲۲۳ بابک دستگیر و کشته شده است . مأمون و معتصم کوششهای فراوان در برانداختن ایشان کردند و مدت سی و نه سال چندین بار سپاه فراوان بچنگشان فرستادند و همه کسانی که درین مدت بلمشکر کشی و کار فرمایی در دربار بغداد مأمور و معروف بودند هر یک بنوبت خویش با ایشان جنگ کرده و ناکام باز گشته اند و برخی در زدو خورد

با ایشان کشته شده‌اند. سبب ناکامی این همه لشکر کشان در جنگ بابک در ظاهر چنین می‌نماید که سرمای سخت و تنگی و دشواری راههای مشرق آذربایجان و کوهستان سیلان بوده باشد اما اندک تأملی در باطن کار آشکار می‌کند که سبب کمرانی بابک و ناکامی دشمنانش اتفاق کلمه و همداستانی مردم آذربایجان و پایداریشان در پیروی نکردن و تاب نیاوردن در برابر سلطه تازیان بوده و حکمرانی و کامروایی بابک را باید راستی جنبش ملی ایرانیان در برابر تازیان دانست.

ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری در سبب برخاستن بابک چنین می‌نویسد: «این بابک مردی بود که خرم‌دینی در آن عصر پدید کرد و مذهب او مذهب زن‌دانه بود و اندر آن هیچ‌مقاله نبود جز دست بازداشتن مسلمانی و حلال داشتن نیبند و زنا و خواسته‌وهرچه بمسلمانی اندر حرام بود او حلال کرد، بر مردمان و مرصانع را و نبوت را انکار کرد، تا امر و نهی از خلق برداشت و خلق بسیار، از اهل ارمنیه و آذربایجان، هلاک کرد و بکفر خواند و مسلمانان را همی کشت و سپاههای سلطان را همی شکست و سی سال هم بدین مذهب بماند و خلق بسیار تباه کرد و سبب درازماندن بابک آن بود که مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت، که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام، از نماز و روزه و حج و قربان و غسل جنابت، بریشان گران بود و می‌خوردن و زنا کردن و از لواطمه و مناهی خدای عزوجل دست بازداشتن ایشان را خوش نمی‌آمد، چون در مذهب بابک این همه آسان یافتند، او را اجابت کردند و تبع او بسیار شد. دیگر سبب آن بود که چند کورت سپاه سلطان هزیمت کرده بود و ماویگه او در کوههای ارمنیه و آذربایجان بود، جایهای سخت دشوار، که سپاه آنجا در نتوانستی رفتن، که صد پیاده در گذاری بیستادندی، اگر صد هزار سوار بودی باز داشتندی و کوهها و در بندها سخت بود، اندر یک دیگر شده، در میان آن کوهها حصاری کرده بود، که آنرا بند خواندندی و او ایمن آنجای در نشسته بودی. چون لشکری بیامدی گرداگرد آن کوهها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود، تا روزگار بسیار برآمد. چون سپاه امن یافتندی یک شب شیخون کردند و خلقی را هلاک کردی و سپاه اسلام را هزیمت کردی، تا دیگر باره سلطان بصدجه لشکر گردگر باره

گرد کردی و بفرستادی و بدین جملت بیست سال بماند و آن مردمان که در آن کوهها بودند، از دهقانان و دیگران، همه متابع او بودند، گروهی از تنبع و گروهی از بیم ...» .

روی هم رفته تاریخ نویسان ایرانی و عرب، که در دوره‌های اسلامی تألیف کرده‌اند، در هر موردی که يك تن از پیشوایان اجتماعی و سیاسی ملت ایران جنبشی راست کرده و بر تازیان بیرون آمده‌است نتوانسته‌اند کنه مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورند و بهمین جهت جنبش وی را جنبه بد مذهبی و بددینی و کفر و زندقه داده و نام بزرگوار و خاطره گرامیش را بتهمت‌ها و افتراهای بسیار زشت آلوده‌اند و تعصب ایشان را کور و کر و و دروغ‌زن کرده‌است .

در باره بابك خرم دین نیز همین معاملات را رو داشته‌اند، اما درین زمان که ما از آن تعصب جاهلانه خلیفه پرستی و بندیش استیلا بیگانگان وارسته‌ایم و بدیده حقیقت جویی و حق بینی بر تاریخ دیار خویش می‌نگریم بر ما آشکارست که این مردان بزرگ ایران را اندیشه‌ای جز رهایی از یوغ بیگانگان نبوده و این همه طغیانهای پیاپی، که مخصوصاً در سیصدسال اول دستبرد تازیان بر ایران، در تاریخ نیاکان خویش می‌بینیم، جز برای رهایی ایران از آن قید جانکاه نبوده‌است. جای سخن نیست که این پهلوانان کاوه و رستم دوره اسلامی ایران بوده‌اند .

از سال ۱۶۲ که خرم دینان برخاسته‌اند تا سال ۲۲۳ که بابك کشته شده است این مردم دلاور ایران پیوسته با کارگزاران بغداد در زد و خورد بوده‌اند. تا سال ۲۱۷ با فرستادگان مأمون می‌جنگیده‌اند و تا سال ۲۲۳ با سپاهیان معتصم در جنگ بوده‌اند .

مؤلف مجمل فصیحی آغاز بیرون آمدن خرم دینان را در سال ۱۶۲ مینویسد و گوید: «ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند و ازین تاریخ تا سنه ثلثمائه (۳۰۰) بسیار مردم بقتل آوردند» .

چنان می‌نماید که سال ۱۶۲ نخستین سال است که خرم دینان در ایران قیام کرده‌اند و در حدود اصفهان بیرون آمده‌اند و سپس سی سال پس از آن یعنی در سال ۱۹۲ خرم دینان آذربایجان جنبش کرده‌اند و سپس نه سال